

برق درخشید

انتقادات زیادی به وزارت نیرو همچون خیلی از وزارتخانه‌های اقتصادی دولت وارد است، اما به حکم انصاف آنجا که گامی در راستای تأمین رفاه عمومی برداشته می‌شود باید بدون لکنت گفته شود و حتماً افزایش ۹هزار مگاواتی ظرفیت جدید تولید برق در همین چار چوب قابل بررسی است. کمتر کسی است که نداند رشد تقاضا، محدودیت سرمایه‌گذاری، افزایش هزینه توسعه نیروگاه‌ها و ضرورت حفظ پایداری شبکه از مهم‌ترین دغدغه‌ها و الزامات اقتصاد انرژی کشورمان است. بنابراین اضافه شدن این ظرفیت به شبکه سراسری، آن هم در وضعیتی که کشورمان درگیر جنگ ترکیبی از جمله در حوزه اقتصادی از سوی بدذات‌ترین دشمنان بشریت، یعنی رژیم وحشی آمریکا و نیروی نیابتی‌اش، گروهک تروریستی صهیونیستی است، اقدامی در جهت تقویت حاشیه اطمینان شبکه و کاهش فشار بر تراز تولید و مصرف برق است و دست‌میزاد دارد.

بدیهی است نظام برق هر کشوری بر پایه تعادل دائمی میان تولید و مصرف فعالیت می‌کند و بر خلاف بسیاری از کالاها، امکان ذخیره‌سازی گسترده برق وجود ندارد. بنابراین فاصله میان میزان تولید و تقاضا باید در همان لحظه مدیریت شود و به همین دلیل، توسعه ظرفیت نیروگاهی یکی از ارکان اصلی سیاستگذاری انرژی محسوب می‌شود و افزایش ۹هزار مگاواتی ظرفیت تولید، بخشی از پاسخ به همین ضرورت است.

اگر با چنین نگاهی به این اقدام توجه کنیم، آن‌وقت ظرفیت نیروگاهی را فقط یک شاخص فنی قلمداد نمی‌کنیم؛ چه‌آن‌که این متغیر ارتباط مستقیمی با توان اقتصادی کشورمان دارد و طبعاً ظرفیت کافی تولید برق، امکان توسعه صنایع انرژی‌بر، افزایش ظرفیت تولید صنعتی و کاهش ریسک فعالیت اقتصادی را فراهم می‌کند و در مقابل، محدودیت عرضه برق می‌تواند هزینه تولید را افزایش دهد و برنامهریزی بنگاه‌ها را با اختلال مواجه کند.

نکته مهم دیگر افزایش ظرفیت جدید آن است که صنعت برق در سال‌های متعادی و در دولت‌های مختلف، با مجموعه‌ای از محدودیت‌های ساختاری مواجه بوده و همین مسئله فاصله میان رشد مصرف و توسعه ظرفیت تولید، فرسودگی بخشی از تجهیزات، نیاز به سرمایه‌گذاری در شبکه انتقال و توزیع و محدودیت منابع مالی، از جمله مسائلی است که مدیریت صنعت برق با آن روبه‌روست. لذا اضافه شدن ظرفیت جدید به شبکه در چنین شرایطی، علاوه بر افزایش توان تولید، نقش مهمی در مدیریت ریسک شبکه دارد؛ چرا که شبکه برق برای عملکرد پایدار نیازمند ذخیره مطمئن تولید است تا در زمان افزایش مصرف خروج اضطراری واحدها یا بروز اختلال فنی، امکان تأمین برق حفظ شود و قاعداً افزایش در ظرفیت قابل اتکا، حاشیه امنیت بیشتری برای بهره‌بردار ی از شبکه ایجاد می‌کند.



با این حال، تحلیل دقیق این اتفاق نیازمند توجه به تفاوت میان ظرفیت اسمی و ظرفیت عملی تولید است. به عبارتی ظرفیت نصب‌شده زمانی اثر اقتصادی کامل خواهد داشت که نیروگاه‌ها با راندمان مناسب، تأمین سوخت پایدار و آمادگی فنی کافی فعالیت کنند و به همین دلیل، توسعه ظرفیت تولید باید هم‌زمان با ارتقای بهره‌وری نیروگاه‌ها، کاهش نرخ خروج اضطراری واحدها و بهینه‌سازی مصرف سوخت دنبال شود.

این در حالی است صنعت برق کشورمان همچنان سهم بالایی از تولید خود را از نیروگاه‌های حرارتی تأمین می‌کند و این ساختار، ضرورت افزایش راندمان نیروگاه‌ها و حرکت به سمت تنوع‌بخشی منابع تولید را افزایش داده است و توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر، ارتقای نیروگاه‌های موجود به سبیل ترکیبی و استفاده از فناوری‌های مدیریت هوشمند شبکه، بخشی از الزامات آینده صنعت برق خواهد بود.

البته همان‌طور که تأکید شد افزایش ظرفیت تولید برق در شرایطی که اقتصاد کشورمان با محدودیت‌های خارجی و فشارهای ناشی از جنگ اقتصادی مواجه است، از منظر مدیریت زیرساختی اهمیت دارد و اجرای پروژه‌های بزرگ انرژی نیازمند تأمین تجهیزات، منابع مالی، دانش فنی و هماهنگی میان بخش‌های مختلف است. پس حفظ روند توسعه در چنین فضایی، نشان‌دهنده ظرفیت اجرایی موجود در صنعت برق و البته مهندسان خوش‌غیرت و باسواد است و حتماً یکی از نقاط اتکای صنعت برق، برخورداری از شبکه گسترده نیروی انسانی متخصص است؛ چراکه طراحی نیروگاه‌ها، مدیریت بار، تعمیرات اساسی واحدهای تولیدی و کنترل شبکه انتقال، فعالیت‌هایی تخصصی هستند که استمرار آنها به دانش فنی انباشته نیاز دارد. لکن بخش مهمی از پایداری شبکه برق، حاصل همین ظرفیت کارشناسی است. از منظر اقتصاد کلان نیز افزایش ظرفیت تولید برق می‌تواند زمینه کاهش محدودیت‌های بخش تولید را فراهم کند، اما تحقق این هدف به سیاست‌های مکمل نیاز دارد؛ یعنی اصلاح اقتصاد برق، ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، واقعی‌تر شدن سازوکارهای تأمین مالی و توسعه بازارهای انرژی، از موضوعاتی است که آینده این صنعت را تعیین خواهد کرد و توسعه برق همچنین با مسئله بهره‌وری مصرف گرّه خورده است و حتی افزایش قابل توجه ظرفیت تولید، بدون اصلاح الگوی مصرف و کاهش شدت انرژی، پاسخگوی رشد بلندمدت تقاضا نخواهد بود. بنابراین مدیریت مصرف در بخش خانگی، صنعتی و تجاری باید در کنار توسعه عرضه پیش‌برود تا منابع سرمایه‌گذاری شده بیشترین بازده اقتصادی را ایجاد کنند.

به هر روی افزوده شدن ۹ هزار مگاوات ظرفیت جدید، یک گام مهم در مسیر تقویت زیرساخت انرژی کشورمان است؛ اما ارزش واقعی آن زمانی مشخص خواهد شد که این ظرفیت در خدمت افزایش تولید، توسعه صنعتی و بهبود کیفیت تأمین برق قرار گیرد و صنعت برق برای عبور از چالش‌های پیش‌رو نیازمند ترکیبی از توسعه ظرفیت، اصلاح ساختار اقتصادی و افزایش بهره‌وری است و حتماً در شرایطی که زیرساخت‌های حیاتی کشورمان با فشارهای مختلف مواجه هستند، حفظ روند توسعه در صنعت برق اهمیت راهبردی دارد و افزایش ظرفیت تولید برق، بخشی از پاسخ به نیازهای امروز اقتصاد و مقدماتی برای برنامهریزی بلندمدت در حوزه انرژی است و مسیر پیش‌رو نیازمند تصمیم‌های دقیق، سرمایه‌گذاری پایدار و نگاه علمی به مدیریت یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصاد کشور عزیزمان خواهد بود.

ارز صادراتی صرفاً حاصل یک معامله تجاری میان بنگاه داخلی و مشتری خارجی نیست و این درآمد ارزی در بستر اقتصادی شکل می‌گیرد که زیرساخت‌های آن با منابع عمومی ساخته شده و استمرار فعالیت آن به سیاستگذاری و مدیریت حاکمیت وابسته است؛ به‌طوری‌که صادرکننده از ظرفیت‌های ملی برای تولید، انرژی، نیروی انسانی و شبکه‌های پشتیبان استفاده می‌کند و در مقابل، اقتصاد نیز انتظار دارد منابع ارزی حاصل از این فعالیت در چارچوب منافع عمومی مدیریت شود. لکن مناقشه بر سر بازگشت ارز صادراتی، در نهایت به یک دغدغه بنیادین در حکمرانی اقتصادی بازمی‌گردد مبنی‌براین که مرز میان اختیار بنگاه و مسئولیت آن در قبال نظام اقتصادی کجاست؟ پاسخ به این مسئله، میزان توان سیاستگذار در ایجاد تعادل میان آزادی اقتصادی و ضرورت تنظیم‌گری را مشخص خواهد کرد. ■■■

یکی از اختلاف‌های مهم در سیاست ارزی کشورمان، به نحوه نگاه به ارز حاصل از صادرات بازمی‌گردد؛ به‌گونه‌ای که در یک نگاه، این ارز نتیجه مستقیم فعالیت یک بنگاه اقتصادی است و صادرکننده خود را صاحب‌اختیار کامل آن می‌داند و در نگاه دیگر، درآمد ارزی حاصل از صادرات بخشی از منابع اقتصادی کشور است که در فرایند پیچیده و با استفاده از ظرفیت‌های عمومی شکل گرفته و مدیریت آن باید در چارچوب منافع کلان اقتصاد انجام شود.

واقعیت این است که هیچ فعالیت اقتصادی در فضای خنثی و جدا از ساختارهای عمومی شکل نمی‌گیرد و بنگاه صادراتی برای تولید محصول خود از مجموعه‌ای از امکانات بهره می‌گیرد که طی سال‌ها از سوسی اقتصاد ملی ایجاد شده است؛ انرژی، شبکه حمل‌ونقل، زیرساخت‌های ارتباطی، نظام بانکی، نیروی انسانی آموزش‌دیده و حتی ثبات نسبی محیط کسبوکار، اجزایی از زیربوه‌ای هستند که امکان تولید و صادرات را فراهم می‌کنند. از این منظر، ارز صادراتی صرفاً حاصل یک مبادله خصوصی میان تولیدکننده داخلی و خریدار خارجی نیست و این ارز در نقطه‌ای به دست می‌آید که سرمایه خصوصی با ظرفیت‌های عمومی نیست؛ پیوند می‌خورد و نادیده گرفتن این پیوند، وضعیتی ناقص از رابطه میان بنگاه و جامعه ارائه می‌دهد.

در اقتصادهای مدرن، مالکیت خصوصی به معنای قطع ارتباط بنگاه با مسئولیت‌های عمومی نیست و شرکت‌ها مالک دارایی‌ها و درآمد‌های خود هستند، اما فعالیت آنها در چارچوب قواعدی انجام می‌شود که برای حفظ نظم اقتصادی، حقوق عمومی و تعادل‌های کلان طراحی شده است و طبعاً هیچ نظام

اقتصاد بدون قاعده‌گذاری، میان منفعت فردی و مصلحت عمومی سرگردان می‌ماند

بلا تکلیفی ارز صادراتی ارزش حکمرانی را می‌برد

صادرکننده ارز را در بستر اقتصاد ملی به دست می‌آورد، از این‌رو نمی‌تواند سرنوشت آن را جدا از مسئولیت‌های عمومی و الزامات حکمرانی اقتصادی تعیین کند



اقتصادی پذیرفته‌ای وجود ندارد که در آن فعال اقتصادی بتواند از تمام ظرفیت‌های عمومی استفاده کند، اما در زمان مواجهه با تعهدات اقتصادی، خود را صرفاً تابع منافع خصوصی بداند.

مسئله ارز صادراتی نیز از همین زاویه قابل بررسی است و صادرکننده حق دارد در براره هزینه‌های تولید، سودآوری و رقابت‌پذیری خود مطالبه داشته باشد، اما درآمد ارزی او نیز در یک ساختار اقتصادی گسترده‌تر معنا پیدا می‌کند و کشوری که برای تأمین مواد اولیه، تجهیزات، دارو و کالاهای واسطه‌ای به ارز نیاز دارد، نمی‌تواند نسبت به مسیر گردش منابع ارزی بی‌تفاوت باشد.

■ **حکمرانی اقتصادی بدون اختیار تنظیم‌گری معنا ندارد.**

در فلسفه اقتصادی، یکی از بحث‌های بنیادین همواره نسبت میان آزادی بازار و نقش دولت بوده است و اقتصاد بازار بر انگیزه سود، رقابت و تصمیم‌گیری بخش خصوصی استوار است، اما حتی اقتصادهای مبتنی بر بازار آزاد نیز بدون قواعد تنظیم‌گر فعالیت نمی‌کنند و تفاوت میان اقتصادهای موفق و ناموفق، در اصل وجود یا نبود قاعده نیست، بلکه در کیفیت طراحی و اجرای قواعد است.

دولت در اقتصاد وظیفه دارد میان منافع فردی و الزامات عمومی تعادل ایجاد کند و این وظیفه به معنای دخالت در همه فعالیت‌های اقتصادی

نیست، بلکه به معنای تنظیم روابطی است که آثار آن از سطح یک بنگاه فراتر می‌رود و قاعدتاً رز دقیقاً یکی از همین حوزه‌هاست زیرا تغییرات آن مستقیماً بر تورم، واردات، تولید و قدرت خرید جامعه اثر می‌گذارد.

بر همین اساس، نمی‌توان پذیرفت که صادرکننده درباره ارز حاصل از صادرات، همان اختیاری را داشته باشد که یک فرد درباره یک دارایی شخصی دارد؛ چه‌آن‌که ارز صادراتی در اقتصاد ملی نقش یک منبع راهبردی دارد و همان‌گونه که تولیدکننده داخلی نمی‌تواند کالای خود را بدون توجه به قواعد بازاری، حقوق مصرف‌کننده یا الزامات قانونی عرضه کند، صادرکننده نیز نمی‌تواند رابطه خود با اقتصاد ملی را فقط در چارچوب منافع بنگاه تعریف کند.

البته این استدلال به معنای نادیده گرفتن مشکلات نظام ارزی نیست و اگر سیاست ارزی باعث شود صادرکننده واقعی احساس کند هزینه‌های تولید او با درآمد صادراتی تناسب ندارد، باید این مسئله مورد بررسی قرار گیرد و فاصله میان نرخ‌های ارزی، پیچیدگی مقررات، فرایندهای اداری و نبود پیش‌بینی‌پذیری، موضوعاتی هستند که نیازمند اصلاح هستند.

اما راه‌اصلاح، حذف نقش حکمرانی اقتصادی نیست و اتفاقاً ضعف در تنظیم‌گری، بیشتر از آن‌که به نفع تولید و صادرات باشد، زمینه‌شکل‌گیری بی‌نظمی و رفتارهای غیرشفاف را فراهم می‌کند و وقتی قواعد

ارز صادراتی وقتی به مسئله حکمرانی تبدیل می‌شود که مرز میان اختیار بنگاه و مسئولیت اقتصادی نادیده گرفته شود. لذا اقتصاد برای حرکت به انضباط نیاز دارد و انضباط بدون قواعد روشن، اجرای قاطع و پذیرش مسئولیت مشترک میان دولت و بخش خصوصی شکل نمی‌گیرد

بنابراین بازگشت ارز صادراتی، موضوعی نیست که بتوان آن را صرفاً با نگاه یک‌جانبه به خواست هوس‌آلود صادرکنندگان حل کرد و سیاستگذار باید سازوکاری ایجاد کند که صادرکننده واقعی در آن امکان فعالیت شفاف و سودآور داشته باشد، اما هم‌زمان، باید مرز روشنی میان مطالبه منطقی بخش خصوصی و برداشت نادرست از آزادی اقتصادی ترسیم شود.

گاهی در ادبیات عمومی اقتصاد، مالکیت خصوصی به اشتباه به معنای اختیار مطلق تفسیر می‌شود، در حالی که مالکیت در همه نظام‌های حقوقی دارای حدود و مسئولیت است و همان‌طور که یک کارخانه نمی‌تواند به دلیل مالکیت خصوصی، استانداردهای زیست‌محیطی را نادیده بگیرد، یک صادرکننده نیز نمی‌تواند به دلیل مالکیت بنگاه، نسبت به آثار اقتصادی گردش ارز بی‌تفاوت باشد.

لذا اقتصاد ملی مجموعه‌ای از منافع درهم‌تنیده است و سود یک بنگاه زمانی پایدار خواهد بود که در یک محیط اقتصادی بانیات فعالیت کند و ایجاد چنین محیطی نیز نیازمند قواعدی است که همه بازیگران از دولت تا بخش خصوصی، خود را نسبت به آن متعهد بدانند.

در نهایت، مناقشه ارز صادراتی بیش از آن‌که درباره یک نرخ یا یک سامانه معاملاتی باشد، درباره تعریف رابطه میان فرد اقتصادی و جامعه است و اگر اقتصاد فقط به جمع منافع کوتاه‌مدت بنگاه‌ها تقلیل پیدا کند، امکان برنامهریزی کلان از پسین می‌رود و از سوی دیگر، اگر سیاستگذار بدون توجه به منطق فعالیت اقتصادی تصمیم بگیرد، انگیزه تولید و صادرات آسیب خواهد دید. لکن راه در ست، ایجاد تعادلی پایدار میان این دوست که در آن صادرکننده از حقوق اقتصادی خود برخوردار باشد، اما مسئولیت خود را در قبال اقتصاد یا که در آن فعالیت می‌کند نیز بپذیرد و دولت نیز باید از رویکردهای مقطعی فاصله بگیرد و با قواعد روشن، پایدار و قاطع، مسیر حرکت منابع ارزی را مدیریت کند.

بانک مرکزی سهم اعتباری کشاورزی را ابلاغ کرد

اختصاص حداقل ۱۰/۸ درصد تسهیلات بانکی به بخش کشاورزی

شبکه بانکی مکلف شد سهم جدید اعتبارات بخش کشاورزی را در پرداخت منابع رعایت کند

■ **نظرات بر پرداخت تسهیلات در دستور کار بانک‌ها**

همچنین ابلاغ سهم ۱۰/۸ درصدی تسهیلات کشاورزی، مسئولیت بیشتری برای بانک‌ها در برنامهریزی منابع اعتباری ایجاد کرده است و باید میزان پرداختی خود به این بخش را در چارچوب مقررات تعیین‌شده مدیریت کند و گزارش‌های مربوط به عملکرد اعتباری خود را براساس الزامات نظارتی ارائه دهند و بانک مرکزی در ابلاغ این دستورالعمل، بر اجرای دقیق مفاد مربوط به پرداخت تسهیلات کشاورزی تأکید کرده است و طبعاً رعایت سهم تعیین‌شده، بخشی از سیاست تأمین مالی بخش‌های اقتصادی محسوب می‌شود که با هدف تقویت تولید داخلی دنبال می‌شود.

فعالان بخش کشاورزی نیز برای استفاده از منابع جدید اعتباری نیازمند ارائه طرح‌های مشخص و ارزیابی هستند و تسهیلات بانکی زمانی اثرگذاری بیشتری خواهد داشت که در مسیر افزایش ظرفیت تولید، بهبود بهره‌وری و توسعه فعالیت‌های مولد مورد استفاده قرار گیرد. البته تأمین مالی بخش کشاورزی فقط به میزان منابع اختصاصی نقش محدود نمی‌شود و کیفیت و تناسب شرایط بازپرداخت با دوره تولید نیز به منابع و هماهنگی میان سیاست‌های بانکی و نیازهای واقعی تولیدکنندگان، نقش مهمی در نتیجه اجرای این برنامه خواهد داشت.

به هر روی سهم ۱۰/۸ درصدی تعیین‌شده برای بخش کشاورزی، اکنون به عنوان معیار تخصیص اعتبارات بانکی این حوزه شناخته می‌شود و شبکه بانکی موظف است این سهم را در برنامه پرداخت تسهیلات خود لحاظ کند و بانک مرکزی نیز بر اجرای این دستورالعمل نظارت خواهد داشت.



■ **کشاورزی در انتظار جریان پایدار منابع مالی**

فعالیت‌های کشاورزی به دلیل ماهیت تولید، نیازمند تأمین مالی در دوره‌های مختلف است و کشاورزان و تولیدکنندگان این بخش بیش از دستیابی به درآمد حاصل از فروش محصول، هزینه‌های متعددی برای تأمین نهاده‌ها، آماده‌سازی زمین، نگهداری دام، خرید تجهیزات و مدیریت فرایند تولید پرداخت می‌کنند.

تعیین این سهم به معنای پرداخت خودکار تسهیلات به تمامی متقاضیان نیست، بلکه بانک‌ها همچنان فرایند بررسی درخواست‌ها، توجهی از اشتغال مناطق روستایی، تأمین مواد غذایی و فعالیت صنایع وابسته به عملکرد این حوزه ارتباط دارد. بنابراین تأمین مالی مناسب برای واحدهای تولیدی، یکی از عوامل مؤثر در

استمرار فعالیت‌های کشاورزی و افزایش ظرفیت تولید محسوب می‌شود.

بر اساس ابلاغیه بانک مرکزی، بانک‌ها باید مفاد مربوط به سهم تسهیلات کشاورزی را به تمامی واحدهای اجرایی خود اعلام کنند و بر اجرای دقیق آن نظارت داشته باشند و این الزام، چارچوبی برای برنامهریزی اعتباری بانک‌ها ایجاد می‌کند تا سهم مشخصی از منابع پرداختی به بخش کشاورزی اختصاص پیدا کند.

تعیین این سهم به معنای پرداخت خودکار تسهیلات به تمامی متقاضیان نیست، بلکه بانک‌ها همچنان فرایند بررسی درخواست‌ها، توجهی از اشتغال مناطق روستایی، تأمین مواد غذایی و فعالیت صنایع وابسته به عملکرد این حوزه ارتباط دارد. بنابراین تأمین مالی مناسب برای واحدهای تولیدی، یکی از عوامل مؤثر در